

مورخ ۳۱ جولای ۱۹۱۲ در منزل مستر و
مسس پارسنز در دوبلین: درباره احساسات
روحانی و تأثیرات انبیا در پرورش این
احساسات

حضرت عبدالہاء

اصلی فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۳۱ جولای ۱۹۱۲ در منزل مستر و مسس پارسنز^۱ در دوبلین:^۲

درباره احساسات روحانی و تأثیرات انبیا در پرورش این احساسات^۳

(خطابات جلد دوم، ص. ۱۹۰-۱۹۶)

من از مسس پارسنز بسیار ممنونم که سبب شده با شما ملاقات و معاشرت می کنم. من یک انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید. ممکن نبود اجتماع ما در یک جا، لهذا مسس پارسنز سبب شده که من با شما معاشر و مجالس شده ام، لهذا از او بسیار ممنونم که مرا با شما آشنا کرده است. من از شرق آمدم، چون به این بلاد رسیدم، به بلاد امریکا رسیدم، دیدم ملت در مادیات خیلی ترقی کرده است. چه در تجارت، چه در صناعت، چه در علوم مادیه ترقی زیاد نموده است. مملکت از هر جهت معمور است. همچنین در بلاد اروپا ترقیات مادیه در نهایت درجه است و روز به روز هم تزايد پیدا می کند. و لکن دیدم که ترقیات روحانی تدنی کرده است، احساسات روحانیه ملکوتیه کم شده است، توجه به خدا کم شده است، جمیع قلوب متوجه به امور دنیا شده است، هر کس آرزو می نماید که حیات جسمانیش ترقی کند و ثروت دنیوی بیابد راحت و آسایش ناسوتی حاصل نماید. مختصر این است؛ احساسات مادی بسیار است و احساسات ملکوتی کم و در جمیع اطراف جهان چنین است

Mrs. Parsons¹

Dublin²

³ خطابه در منزل مسیس پارسنز، دوبلین (۲) ۳۱ جولای ۱۹۱۲ (عصر) (شعبان ۱۳۳۰)

شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۷۳

ولی از برای عالم انسانی، سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه و از برای بشر، راحت و اطمینان جز با توجه بملکوت الله حاصل نشود. جسد از مواهب مادیه متلذذ گردد، اما روح از فیوضات الهیه زنده شود. سرور حقیقی و فرح روحانی جز به احساسات ملکوتی ممکن نیست، زیرا عالم بشری محاط بلایا و رزایا است، انسان معرض هر بلائی و مصیبتی است. هر انسان لابد بر این است که غمی و غصه ای دارد، هر یک از جهت. مثلاً شخصی است در نهایت ثروت، اما مزاجش علیل است، از این جهت محزون است. شخصی در نهایت صحت است، اما یک مصیبتی بر او وارد می شود، یک طفلی از اطفالش یا یکی از نزدیکترین اقربانش یا یکی از بهترین دوستانش می میرد و از این جهت محزون است. شخصی دیگر ملاحظه می شود دشمن دارد و دشمنان پاپی او می شوند، از این سبب مغموم است. و اگر از جمیع جهات سرور او مکمل باشد، محسود واقع می شود و از این جهت در غم و غصه است. خلاصه راحتی از برای انسان در این جهان نیست نفسی نمی توانید بیابید که غم و غصه نداشته باشد. اما اگر احساسات روحانی داشته باشد توجه به ملکوت الهی داشته باشد، این از برای او مدار تسلی است. وقتی که توجه به خدا می کند، احساسات روحانی می یابد، هر غم و غصه را فراموش می کند. اگر از جمیع جهات بلایا بر او هجوم کند، تسلی قلب دارد. وقتی توجه به خدا می کند، جمیع این حزن و هموم و غموم زائل می شود، نهایت فرح و سرور حاصل می کند، بشارات الهی احاطه می نماید. در نهایت ذلت عزت برای خود می بیند، در نهایت فقر خود را غنی می بیند.

در زمان قدیم وقتی آمد که احساسات روحانی نماند، مادیات غلبه کرد و جمیع افکار بشر حصر در ناسوت شد. کسی را توجهی به خدا نماند ابواب معرفت الله مسدود شد، نار محبت الله به کلی خاموش گشت، جمیع بشر در بحر ماده غرق شدند. حضرت ابراهیم ظاهر شد، بحر روحانیات به موج آمد، انوار ملکوت طلوع کرد، نفعه حیات در قلوب دمید، روحانیات ظاهر شد، قوای ملکوت بروز نمود و غلبه بر قوای مادیات کرد، نور هدایت برافروخت تا آنکه عالم بشر به انوار ملکوت الهی احاطه گردید. بعد از مدتی باز آن انوار خاموش شد، ظلمات مادیه جهان را در بر گرفت، از خدا غافل شدند، توجهی به ملکوت نماند. حضرت موسی ظاهر شد، علم دیانت را بلند کرد، به بیان ملکوت مباشرت نمود، شمع هدایت روشن شد، انوار ملکوت از هر جهت تابید، اسرائیلیان منجذب بملکوت الله شدند. بعد از مدتی باز آن شمع خاموش گشت، عالم را ظلمات احاطه کرد، مردم مشغول به امور جسمانی شدند، احساسات جمیع بشر مادی شد، جمیع قلوب تعلق به عالم ناسوت یافت و جمیع ناس مانند حشرات تنزل در اعماق زمین کردند و جمیع نوع انسان مانند حیوان شد، ابداً احساسات روحانی نماند، ابداً نور هدایت نماند، جمیع ملل غرق مادیات شدند. در چنین حالتی کوکب مسیح طالع شد، صبح هدایت دمید، انوار ملکوت روشن شد، احساسات روحانی نبغان کرد، قلوب منجذب به خدا شد، ارواح مستبشر به بشارات گردید، روحانیات بر مادیات غلبه کرد، به درجه ای رسید که مادیات را هیچ حکمی نماند. مدتی بر این منوال گذشت، بعد جزیره العرب تاریک شد، وحشیت به میان آمد، خونخواری به میان آمد، اقوام عرب با یکدیگر به حرب پرداختند، خون یکدیگر را ریختند، اموال یکدیگر را غارت می کردند،

اولاد یکدیگر را اسیر می نمودند. در همچو حالتی حضرت محمد در جزیره العرب ظاهر شد، این قبائل و عشائر وحشیّه را تربیت کرد، این نفوس گمراه را هدایت نمود، این نادانان را به نورانیت مدنیت منور ساخت، نفوس تربیت شد، احساسات روحانیّه حاصل گردید، توجه به خدا تحقّق یافت. بعد باز بهم خورد، کوکب نورانی هدایت غروب کرد، ظلمت ضلالت احاطه نمود، قوای مادیّه بروز و ظهور کرد، احساسات دینیّه نماند، قلوب تاریک شد، عقول تدنیّی کرد. در این وقت حضرت باب در ایران ظاهر شد، کوکب حضرت بهاء الله طلوع نمود، انوار ملکوت به اشدّ قوی بتابید، قوای مادیّه در شرق مضمحل گردید، احساسات مادیّه نماند، نورانیت آسمانی طلوع کرد، وحشیّت مندفع شد، تربیت الهیّه ظاهر گردید، قوای معنویّه تأثیر نمود و غفلت و ضلالت خلق کم شد.

و الآن در ایران، نورانیت بهاء الله چنان احاطه کرده است که نفوس تربیت می شوند. خلقی پیدا شده اند که مثل ملائکه گشته اند که به جان و دل متوجه ملکوت الله هستند و غرق در بحر روحانیات هستند. رحمانی هستند، نورانی هستند، آسمانی هستند. ابدأ اعتنائی به این دنیا ندارند. کار می کنند، صنعت دارند، مشغول به تحصیل معیشت هستند و نهایت همت را می نمایند، لکن قلوبشان متوجه به خدا است، روحشان مستبشر به بشارات الله است، اخلاقشان بسیار ترقّی کرده است، از اخلاق مذمومه در میانشان نمانده. به جمیع خلق عالم مهربانند، جمیع بشر را دوست می دارند، کلّ را اقوام و خویشان خود می دانند، عالم انسان را یک شجر می نامند و جمیع افراد بشر را بمنزله برگها و شکوفه ها و اثمار آن شجر می دانند. نهایت آرزویشان صلح عمومی است و اعتقادشان وحدت عالم انسانی. مشتاق ترقّی علوم و فنونند و ساعی در آنچه سبب علوّ عالم انسانی تعصباتی ندارند، تعصب مذهبی ندارند، تعصب جنسی ندارند، تعصب وطنی ندارند، تعصب سیاسی ندارند، تعصب لسانی ندارند. از جمیع این تعصبات آزادند. روی زمین را یک وطن میدانند و جمیع بشر را یک ملت می دانند و جمیع نفوس را بندگان حق می شمردند و خدا را به جمیع بشر مهربان می دانند، لهذا آنان با جمیع بشر مهربانند، هیچ مقصودی ندارند، جز رضای خدا آرزویی ندارند، جز محبت قلوب انسان. به جهت حصول این مقام بلاهای زیاد دیده اند، احزاب سائره بر اینها هجوم آوردند و به نهایت تعصب برخاستند، اموال اینها را غارت کردند و به درجه ای که بعضی نفوس را جسدشان را سوزانیدند، و لکن اینها ابدأ فتور نیاوردند و هر روز هدف تیری شدند و در هر وقت جانفشان بودند و به کمال سرور و فرح شهادت را قبول کردند. تا این که ناصرالدین شاه مُرد تعرض به اینها کم شد، قدری امنیت پیدا کردند و حالا بیشتر از پیش می کوشند تا جمیع بشر با یکدیگر مهربان شوند و نوع انسان حکم عائله واحده یابد و در این خصوص نهایت جانفشانی می نمایند تا عالم انسانی نورانی گردد و عالم ناسوتی انعکاسات عالم لاهوتی شود و قلوب ظلمانی نورانی گردد و رذائل عالم بشر زائل گردد و فضائل آسمانی جلوه کند.

نظر به این جهت است که من این سفر بعید را قبول کردم و تا به اینجا آمدم که تا شرق و غرب به هم التیام یابد، نهایت ارتباط حاصل کنند، معاونت یکدیگر نمایند و سبب راحت یکدیگر شوند. اگر شرق و غرب به

همدیگر الفت پیدا کنند، علم صلح عمومی موج زند و وحدت عالم انسانی جلوه کند و از برای کُلّ راحت و آسایش حاصل شود. لهذا تضرّع و زاری به ملکوت الهی می کنم که خدا این وجوه را روشن و این قلوب را نورانی نماید، جانها را به بشارت آسمانی مستبشر کند تا جمیع در پناه خدا محفوظ مانیم و در ظلّ عنایت او به نهایت سعادت برسیم، راحت جسمانی یابیم و سعادت روحانی جوئیم و از جمیع جهات به نهایت آرزو و آمال خویش برسیم. این است آمال، من این است مناجات من به خدا.

